

باز هم قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای؟!؟

گزارش جامعه‌ی دفاع از حقوق بشر در ایران (عضو فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر)

بیستمین سالگرد قتل زنده‌یادان پروانه و داریوش فروهر، محمد جعفر پوینده و محمد مختاری (دو عضو کانون نویسندگان) در سال ۱۳۷۷ به دست ماموران وزارت اطلاعات به زودی فرا می‌رسد.

آیا قتل‌های سیاسی معروف به زنجیره‌ای مخالفان و منتقدان دوباره در دستور کار قرار گرفته است؟

آیا این نوع قتل‌های فراقضایی در نزدیک به چهار دهه حکومت جمهوری اسلامی هرگز متوقف شده است؟ یا در دوره اخیر فقط فعالان «غیرسرشناس» به قتل می‌رسیدند و خبر قتل آنها کمتر پخش می‌شد؟

دست‌کم ۲۰ فعال محیط زیست در چند ماه گذشته در شرایط به‌شدت مشکوک جان باخته‌اند.

قتل فرشید هکی، حقوق دان و فعال محیط زیست، روز چهارشنبه ۲۵ مهر ۱۳۹۷ (۱۷ اکتبر ۲۰۱۸) در زمانی رخ داده است که شماری از فعالان بازداشت شده محیط زیست به فساد فی الارض متهم شده‌اند.

پیش‌تر، دکتر سید کاووس سیدامامی، فعال محیط زیست، در بهمن ماه در ۱۳۹۶ زندان «خودکشی کرد». سپس در اواخر بهمن، هواپیمای گروهی از فعالان محیط زیست به کوه دنا «برخورد» کرد و همه سرنشینان کشته شدند؛ احمد نظری، دکترای تخصصی و دارای علایق پژوهشی در زمینه‌هایی مانند کنترل آلودگی محیط زیست؛ غلامعلی احمدی، دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت و مدرس دانشگاه آزاد بهبهان، نویسنده مقاله برنامه‌ریزی برای تغییر رفتار در جهت حفظ محیط زیست؛ سلمان شریف آذری، محقق حوزه محیط زیست؛ مهدی جاویدپور، روزنامه‌نگار فعال محیط زیست؛ حامد امیری مهندس کشاورزی، محقق علوم و تکنولوژی محیط زیست؛ سیدبهراد سیادت، کارشناس ارشد زمین‌شناس؛ اردشیر راد، مهندس کشاورزی و منابع طبیعی؛ مصطفی رضایی، کارشناس کشاورزی و منابع طبیعی؛ علی زارع، محقق حوزه کشاورزی و منابع طبیعی؛ محمد

فهیمی؛ علی فرزانه؛ سیدرضا فاطمی‌طلب؛ احمد چرمیان؛ خلیل آهنگران؛ مژگان نظری؛ بهنام برزگر. دو برادر فعال محیط زیست به نام‌های محمد صادق و محمدباقر یوسفی نیز در اوایل اسفند ۱۳۹۶ در شهر جم استان بوشهر در «تصادف رانندگی» جان باختند.

علاوه بر فعالان محیط زیست، باید یادى از فعال مدنى مریم فرجی کرد که در تیر ماه ۱۳۹۷ به قتل رسید. خبر زیر در ۲۳ تیر ۱۳۹۷ برابر با ۱۴ ژوئیه برابر با ۱۴ ژوئیه ۲۰۱۸ منتشر شده بود:

پلیس آگاهی کرج از کشف جسد سوخته مریم فرجی، فعال مدنی ساکن این شهر، خبر داد و پزشک قانونی نیز با گرفتن دی‌ان‌ای از پدر وی هویت جسد را تایید کرد. پلیس آگاهی از پیدا شدن جسد رها شده مریم در داخل خودرو اش خبر داده است.

مریم فرجی، ۳۳ ساله دانشجوی ارشد مدیریت بین الملل و مدیر مالی شرکتی در شهریار، روز ۱۲ دیماه همزمان با ناآرامی‌های دیماه بازداشت و مدت ۱۰ روز در بند ۲۰۹ وزارت اطلاعات در زندان اوین تحت بازجویی بود.

دادگاه بدوی وی در تاریخ ۱۹ فروردین ۹۷ در شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب به ریاست احمدزاده برگزار شد و این دادگاه حکم ۳ سال حبس تعزیری و ۲ سال ممنوعیت خروج از کشور را برای او صادر کرد. روز پنج‌شنبه (۱۴ تیر ۱۳۹۷ / ۵ ژوئیه ۲۰۱۸)، نیروهای امنیتی در کرج مریم فرجی را بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل کرده بودند.

حال، ناپدید شدن هاشم خواستار، رئیس پیشین کانون صنفی معلمان مشهد، در روز اول آبان ۱۳۹۷ (۲۳ اکتبر ۲۰۱۸) به نگرانی‌ها دامن زده است. آقای خواستار در سال‌های گذشته بارها بازداشت شده و نیز دو سال در زندان به سر برده بود.

گزارش زیر را نیز درباره فرشید هکی از ایران وایر بخوانید:

<https://iranwire.com/fa/features/28126>

جزئیات بیشتر از پرونده قتل فرشید هکی

از چهارشنبه شب هفته گذشته که عبدالرضا داوری، فعال سیاسی و رسانه‌ای ساکن تهران در حساب توئیتری خود از «قتل فجیع دکتر فرشید هکی» حقوق دان و فعال محیط زیست خبر داد تا امروز، گمانه زنی‌ها

و اخبار در مورد شیوه و علت مرگ او چندین بار رنگ عوض کرده است.

جسد آقای «هکی»، ساعت شش بعد از ظهر روز چهارشنبه بیست و پنجم مهرماه در یک دستگاه خودرو پژو در حال سوختن کشف شد.

فرشید هکی، دانش آموخته رشته «حقوق بشر» و عضو کمپین محیط زیستی «صدای پای آب» بود که انتقادهای تندی از وضعیت حاکم بر کشور داشت.

همین انتقادهای در کنار شیوه اطلاع رسانی مبهم دستگاه های مسئول از حمله پلیس و قوه قضائیه در باره علت مرگ («خودکشی» یا «قتل»)، زمینه شایعات فراوانی را در میان افکار عمومی فراهم کرد.

اوج ابهام ها در این مورد دیروز ایجاد شد که خبرگزاری پلیس، ارگان خبری رسمی نیروی انتظامی «با توجه به گزارش رسمی پزشکی قانونی، هر گونه وقوع جنایت در پرونده فوت متوفی» را رد و اعلام کرد آقای «هکی» بر اثر «خودسوزی» جان داده است.

این اظهار نظر نیروی انتظامی از همان ساعات اولیه مورد تردیدهای جدی قرار گرفت.

رسانه نیروی انتظامی در این خبر، برای اثبات ادعای خود به گفته های «خانواده و نزدیکان» این حقوق دان و فعال سیاسی استناد کردند که «وی بارها با خانواده خود در مورد مشکلات مالی صحبت کرده و از قصد خود برای پایان دادن به زندگی خبر داده بود.»

همین ادعاها را هم زمان، سردار رحیمی «فرمانده انتظامی تهران بزرگ»، در گفتگو با خبرگزاری دولتی «ایسنا» و «تسنیم» وابسته به سپاه پاسداران با استناد به «گزارش رسمی سازمان پزشکی قانونی» اعلام کرد.

با این حال، خبرگزاری «میزان» وابسته به قوه قضائیه دیروز به نقل از سازمان «پزشکی قانونی» هر گونه اظهار نظر در این رابطه را رد و ضمن اعلام ادامه تحقیقات نوشت که سازمان پزشکی قانونی «هرنوع نتیجه و علت فوت» را به قاضی پرونده اعلام می کند.

بعد از صدور این تکذیبیه از سوی سازمان پزشکی قانونی، خبرگزاری رسمی نیروی انتظامی هم خبر «خودسوزی» آقای هکی را از سایت خود حذف کرد.

انتشار اخبار خودسوزی آقای «هکی» با استناد به گفته های او در میان اعضای خانواده بدون اشاره به نام آنها و مهم تر از آن، استناد دروغین به گزارش رسمی سازمان پزشکی قانونی در حالی که هنوز تحقیقات تمام نشده بود، بخشی از افکار عمومی را به سمت «ترور سیاسی» خواندن این مرگ پیش برد.

عده ای حتی این ماجرا را به دلیل فعالیت های محیط زیستی آقای «هکی»، به دستگیری چند فعال محیط زیستی مرتبط دانستند و احتمال این را مطرح کردند که این حقوق دان به دلیل این فعالیت ها که احتمالا با منافع برخی باندهای قدرت در تضاد بوده، ترور شده است.

تلاش آقای هکی برای تأسیس یک حزب سیاسی و مخالفت چندین باره حکومت با این اقدام و ابراز نگرانی های او از «فقر» و «فروپاشی اجتماعی» در روزهای تبلیغات انتخابات شوراهای شهر و روستا که ویدئوهای آن در این چند روز در شبکه های اجتماعی دست به دست می شد، این گمانه زنی ها را بیشتر از قبل تقویت کرد.

در این میان البته کسانی هم بودند که «اختلاف شخصی» این حقوق دان را زمینه «قتل» او دانستند.

محمد مقیمی، وکیل دادگستری و فعال حقوق بشر که شاگرد فرشید هکی در زمان حیاتش بوده و وکالت او را هم بر عهده داشته، در مورد نتیجه تحقیقات پلیس جنایی می گوید: « چهارشنبه ساعت هفت شب پلیس منطقه باغ فیض با خانواده آقای هکی تماس گرفته و برای شناسایی جسدی که در ماشین به آتش کشیده شده، دعوتشان می کند. آقای هکی ساعت یازده صبح همان روز از منزل خارج شده بود. به گفته مقامات پلیس این اتفاق در ساعت شش بعد از ظهر همان روز روی داده است. تا امروز مراحل تشخیص هویت انجام نشده و از دختر آقای هکی برای این کار، آزمایش دی ان ای گرفتند. به گفته پلیس، ابتدا چند ضربه چاقو به ناحیه شکم آقای هکی وارد شده و بعد از مرگ، ماشین او به آتش کشیده شده است.»

به گفته آقای مقیمی، «یک کارمند یک شعبه بانک صادرات در خیابان سیمون بولیوار، یک پتو پرشای سفید را مشاهده کرده و شماره پلاک آن را یادداشت و به پلیس داده است. فعلا سرنشینان این ماشین مشکوک هستند.»

محمد مقیمی وکیل دادگستری در مورد احتمال وقوع قتل با انگیزه های سیاسی، معتقد است: « تحقیقات قضایی در مراحل ابتدایی است و حتی

هنوز به صورت رسمی جسد او شناسایی نشده است. آقای هکی به عنوان یک حقوقدان، در پروژه های مختلفی به عنوان کارشناس یا مشاور فعالیت داشت. یک ماه پیش شکایتی از او انجام شد که در دادگاه، قرار منع تعقیب برای آقای هکی صادر شد. همه احتمالات را می توان وارد دانست و حتی ممکن است اختلاف شخصی منجر به این جنایت شده باشد. برای تشخیص علت اصلی قتل، ما از مقامات قضایی خواستیم اکانت های او در شبکه های اجتماعی را بررسی کنند.»

این فعال حقوق بشر درباره اطلاعیه نیروی انتظامی و تأکید این نهاد بر «خودسوزی» آقای هکی، معتقد است: «احتمالا برای خواباندن جو شایعات، اطلاعیه های کذب صادر شده، خواهش من از رسانه ها و فعالان سیاسی این است که تا پایان تحقیقات، صبر کنند و گمانه زنی نکنند.»

او با تأکید بر اینکه صدور اطلاعیه ها و اظهارنظرهای غیر واقعی از سوی برخی مسئولان که با هدف پایان دادن به شایعات انجام شده بود، عملا نتیجه عکس داده، می گوید: «بخشی از افکار عمومی با استناد به همین اظهارات متناقض نتیجه گرفت که احتمالا رخدادی مشکوک اتفاق افتاده و مسئولان برای جلوگیری از لو رفتن قضیه این حرکات شتاب زده را انجام می دهند.»

رانندگان کامیون و کامیون داران دستگیر شده باید فوری و بی قید و شرط آزاد گردند!

اطلاعیه پلاتفرم سندیکاهای کارگری سوئد
در مورد دستگیری رانندگان و کامیون داران اعتصابی

در پی اعتصاب سوم رانندگان کامیون از اول مهر ماه بیش از دویست

نفر از رانندگان و کامیون داران دستگیر شده و بنا به اطلاعات رسیده این دستگیری ها همچنان ادامه دارد. اتهامات مطرح شده از جانب مسئولین مختلف حکومت جمهوری اسلامی ایران به دستگیر شدگان از جمله اغتشاش و اقدام علیه امنیت ملی اتهاماتی واهی است و کوچکترین ربطی به خواسته های واقعی اعتصاب کنندگان ندارد.

اعتراض اصلی اعتصاب کنندگان این است که درآمد آنها قادر به تامین معیشت کافی نیست. رانندگان به شرایط سخت و زیان آور شغلی شان اعتراض دارند و خواستار بازنشستگی پیش از موعد شده اند. حذف دلان و واسطه ها از چرخه بارگیری که باعث کاهش درآمد آنان شده و ایجاد استراحتگاه مناسب در مسیر راه از دیگر خواست های اعتصاب کنندگان است. کوچکترین اثری از طرح این خواست ها در اتهامات وارده از جانب مقامات قضایی ایران بر دستگیر شدگان وجود ندارد.

واقعیت این است که تورم در ایران بویژه در ماه های اخیر بطور سرسام آوری بالا رفته و قیمت کالاها از جمله قیمت قطعات یدکی کامیون ها چند برابر شده است. از طرف دیگر دستمزد رانندگان و درآمد کامیون داران بطور اندکی تغییر کرده است. کامیون ها با لاستیک های کهنه و مضمحل و قطعات ضایع بکار گرفته شده که منجر به بالا رفتن سوانح رانندگی شده است. اگر رانندگان نیز اعتصاب نمی کردند بسیاری از کامیون ها خود از حرکت باز می ایستادند.

پاسخ جمهوری اسلامی ایران و مقامات قضایی و امنیتی آن به این اعتصاب، با وجود دیدن این واقعیت و اطلاع دقیق از خواسته های اعتصاب کنندگان تهدید، ارباب و دستگیری بیش از دوستان نفر از اعتصاب کنندگان بوده است.

پلاتفرم سندیکاهای کارگری سوئد - ایران ضمن حمایت از خواسته ها و اعتصاب رانندگان و کامیون داران معتقد است که اعتراض، گردهمایی و اعتصاب حق مسلم و ابتدایی برسمیت شناخته شده جهانی است و برخورد مقامات قضایی و امنیتی جمهوری اسلامی با اعتصاب کنندگان محکوم است.

ما خواستار آزادی فوری و بی قید و شرط کلیه بازداشت شدگان از این اعتصاب هستیم.

پلاتفرم سندیکاهای کارگری سوئد - ایران

جایگاه سندیکاها و نهادهای طبقاتی در جنبش کارگری

از جمله شرایط بحرانی سندیکای شرکت واحد

مدتی است چالشی جدی و تعمیق یافته بر بخشی از جنبش کارگری ایران بال گسترانده است که بطور عمده در سه دیدگاه متفاوت انعکاس می یابد. گرایش اول با فعالیت در چارچوب خانه ی کارگر و شوراهای اسلامی کار بوسیله ی باصطلاح فعالین کارگری که در این راستا شناخته شده می باشند، نصایح وزارت کار جمهوری اسلامی را پذیرفته و در فکر سازماندهی سندیکایی می باشند. نظریه دوم از سندیکاهایی که در گذشته بوجود آمده بودند و هنوز نیز با مشکلاتی چند، به فعالیت ادامه می دهند، برای دفاع از دستاوردهای تشکل سندیکایی خویش، گرایش اول را در نهایت به وزارت اطلاعات متصل می سازد و مبارزات آنان را نه مستقل، بلکه با اتکا به دولت ارزیابی می کند. دیدگاه سوم با انطباق و رویکرد اساسنامه ای و با بازنگری در پاره ای از بندها و تبصره های آن، اختلافی با نظریه دوم دارد، ولی گرایش اول را مردود می شمارد و اهداف آنرا در چارچوب تشکل مستقل کارگری ارزیابی نمی کند. ولی اولین سئوالی که ملکه ذهن ما می گردد، دلیل و ریشه ی اصلی این تضاد در جنبش کارگری است که مشکلی جدی در اتحادیه ها و نیز نهادهای کارگری را فراهم ساخته و اکنون چگونه می توان از این مسیر بحرانی عبور نمود. زیرا با یک نگاه عمومی پی خواهیم برد که مشکل اساسی فوق فقط در سندیکاهای کارگران شرکت واحد و نیشکر هفت تپه بچشم نمی خورد، بلکه می تواند در مواردی و در راستای موازین اساسنامه ای، تشکل و یا تشکل هایی را هدف قرار دهد و از این نظر است که بحران تعمیق بیشتری میابد و به شکل عمومی تری سر باز می نماید.

ولی قبل از اینکه وارد چالش های موجود کنونی شویم، ابتدا خاستگاه

و اهداف تشکل های متفاوت کارگری در بطن نظام سرمایه داری را ترسیم می نمایم.

شش تفاوت اساسی بین سندیکاها و احزاب سیاسی

جنبش کارگری در غالب سندیکاها و نهادهای کارگری فاقد ایدئولوژی خاص اجتماعی است و با احزاب سیاسی تفاوتی اساسی دارد زیرا کارگران متشکل در آن، بر مبنای پیشبرد مبارزه ی طبقاتی در تضاد آشکار با کارفرمایان نظام سرمایه داری قرار می گیرند و با گرایشات متفاوت، با صلابت و پیگیری به مبارزه تداوم می بخشند. بعنوان نمونه کارگرانی که از نظر فکری به گرایش کمونیستی تعلق دارند، می توانند در سندیکاها و نهادهای کارگری عضویت داشته باشند و بالعکس کارگر مبارز غیر کمونیست نمی تواند به عضویت حزب کمونیست نائل گردد. بنابراین وظایف سندیکاها ی کارگری به ثمر رساندن انقلاب نیست، آنها محصول نظام سرمایه داری می باشند و در رابطه با مطالبات طبقاتی کارگران در برابر کارفرمایان خصوصی و دولتی می ایستند و چانه زنی می نمایند. در گذشته و در اواخر قرن نوزده بعضی از سندیکاها در نقاطی از جهان وظیفه ی انقلابی را در کارنامه و اساسنامه های خود وارد نموده که بیش از بیش مرتکب اشتباه فاحشی گشتند زیرا اینگونه موضع گیری ها بر اساس منطق مبارزه ی طبقاتی نبود و بویژه نمی توان جایگاه خود را با احزاب سیاسی یکی دانست و وظایف را مخدوش نمود. بعبارت دیگر تا زمانی که نظام سرمایه داری موجودیت دارد، سندیکاها و تشکل های صنفی کارگری نیز ضرورت وجودی خواهند داشت. زمانی که سندیکاها از حقوق صنفی کارگران به دفاع برمی خیزند، اعتراضات خود را متوجه ی کارفرمایان و حاکمیت حامی سرمایه می سازند، بنابراین اتحادیه های کارگری بر مبنای سه جانبه گرایی متمرکز می گردند و در واقع راه دیگری جهت کسب مطالبات برایشان باقی نمی ماند. ولی برعکس اگر احزاب سیاسی سه جانبه گرایی را پیشه نمایند، به سوسیال دموکرات هایی مبدل میشوند که رفرمیسم، پارلمانتاریسم و سازشکاری با قدرت سیاسی - اجتماعی رکن مبارزاتی آنها را برجسته خواهد ساخت. در نتیجه سه جانبه گرایی، قانون گرایی را به همراه خواهد داشت، زیرا سندیکاها خواهان رسمی شدن از طرف حاکمیت سیاسی نظام سرمایه داری می باشند. ولی قانون گرایی سندیکایی بمفهوم پذیرش قوانین ضد کارگری نظام سرمایه داری نیست، زیرا اگر در مسیر قانون حاکمیت سیاسی عمل شود، سندیکاها با پشت نمودن از تشکل مستقل طبقاتی، به زائیده ی سیستم استثمار سرمایه مبدل می شوند. بنابراین منظور از قانون گرایی،

پذیرش قانونی سندیکاها در مبارزات صنفی - اجتماعی از طرف حاکمیت سرمایه داری است. تجربه از گذشته های دور تا کنون نشان می دهد که می توان بطور عمده شش تفاوت بین اتحادیه های کارگری و احزاب سیاسی را برجسته نمود:

1- مبارزات سندیکاها در روال کلی و عمومی بر مبنای دفاع صنفی - حقوقی - اقتصادی پایه ریزی شده است ولی احزاب، پیکاری سیاسی - اقتصادی دارند.

2- تشکل های کارگری در چارچوب فعالیت صنفی و اقتصادی، وسیع و در سطح گسترده ای ظاهر می شوند و بر عکس احزاب سیاسی، اعضای سندیکاهی شامل ایده و تفکر خاص اجتماعی نمی گردد و در مرز های ایدئولوژیک خلاصه نمی شود.

3- سندیکاها بیش از بیش علنی و قانونی عمل می نمایند ولی احزاب سیاسی کارگری به دلیل شرایط ویژه ی اجتماعی کمتر علنی ظاهر می شوند و بیشتر باید با رعایت اصول مخفی و پوشیده عمل نمایند.

4- در سندیکاهای کارگری فقط کارگران عضویت دارند ولی در احزاب سیاسی کارگری، روشنفکران اجتماعی حامی به ایدئولوژی کارگری نیز عضویت دارند.

5- سندیکاها بعنوان تشکلی علنی و بمثابة ی نیرویی در جهت دفاع حقوقی - صنفی از کارگران در برابر نظام سرمایه داری، تشکلی قانونی و سه جانبه گرا می باشند ولی بر عکس احزاب سیاسی کارگری رویکرد متفاوتی دارند و نمی توانند همانند رفرمیسم و پارلمانتاریسم، سه جانبه گرایی پیشه کنند.

6- با گذر از خصلت عمده ی سندیکایی در فوق، تشکل های کارگری از نوع سندیکایی آن فاقد آلترناتیو حکومتی و بنابراین نمی توانند انقلابی باشند ولی احزاب سیاسی کارگری از آنجا که مستقیم به دلیل سیاسی بودن، آلترناتیو حکومتی اختیار می کنند، بر مبنای آلترناتیوی که ارائه می دهند میتوانند انقلابی باشند.

با چنین رویکردی، حد و مرز تشکل سندیکایی در چارچوب پیشبرد مبارزات اجتماعی بصورت نسبی شفافیت می یابد. زیرا نباید مبارزات سندیکاها را بمثابة ی احزاب سیاسی در نظر گرفت. آنها حق دارند که از وزارت کار بخواهند که تشکل سندیکاهی شان را رسمیت دهد و به همان گونه حق دارند که با وزارت کار در رابطه با حقوق کارگری

چانه زنی نمایند. همه ی سندیکاها و حتا نهادهای کارگری موجود در ایران به درستی و با تحلیل صحیح اجتماعی این مسیر را نادیده نمی انگارند و حاکمیت سرمایه داری جمهوری اسلامی را به دلیل دیکتاتوری، سرکوب و نقض قوانین اجتماعی محکوم می کنند. با چنین رویکردی نگاهی اجمالی به بحران موجود در سندیکای شرکت واحد میپردازیم.

نظری به بحران سندیکای کارگری شرکت واحد

در نگاه اولیه باید عنوان داشت، مشکل ایجاد شده در "سندیکای کارگری شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه" میتواند نمونه ای از بحران عمومی برای بسیاری از تشکلهای کارگری در سطح جامعه باشد که به نوعی از آستین سندیکای شرکت واحد، بیرون کشیده شده است. زیرا سندیکای نامبرده همانند "سندیکای کارگری نیشکر هفت تپه" از تداوم و صلابت مبارزاتی شفاف برخوردار است و هزینه ی گزافی در حفظ و بقای مبارزاتی تشکل خویش می پردازد. این دو سندیکای مبارز کارگری در جامعه ای که حاکمیت سیاسی آن هر گونه حقوق ابتدایی شهروندی را بر پایه ی سیستم دیکتاتوری نادیده می گیرد فعالیت می کنند. نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی با سرمایه داری غنوده در غرب فقط یک تفاوت صوری دارد. اگر در ایران رژیم مستبد اسلامی، تشکلهای و نهادهای کارگری را برسمیت نمی شناسد و به آنها اجازه ی جولان و فعالیت نمی دهد، در غرب (با بازنگری خاص قانونی شان) به سندیکاها اجازه ی قانونی داده می شود، ولی فعالیت های مبارزاتی شان در تند پیچ های اجتماعی شامل کنترل دولتی می گردد. ولی استبداد جمهوری اسلامی از تمام ابزار برای سرکوب و نادیده گرفتن حقوق سندیکایی بهره می گیرد و در این رابطه هر تشکلی را که در فضای بیرونی "شوراهای اسلامی کار" و "خانه کارگر" موجودیت داشته باشد، با اتهامات ناروا و دروغین به هیئت مدیران، قصد در منزوی ساختن آنها داشته و اتیکت سیاسی بر پیشانی شان حک می نماید حتا در گفتمانی با "سازمان جهانی کار"، رضا شهابی را به سازمان زرد و عقب مانده ی مذهبی مجاهدین منتصب می سازد. حاکمیت سیاسی با زندانی ساختن و در تعاقب آن از ترفند حذف و بیکاری استفاده می کند تا به اصطلاح از شر فعالیت های مبارزاتی شان در زمینه ی حقوق صنفی - اقتصادی رهایی یابد و با نفوذ از طریق عناصر متزلزل و خود فروخته کارگری، زمینه ی تلاشی سندیکاها را آماده نماید. بویژه فعالین سندیکایی توانستند با افشاگری های پی در پی، اتحادیه های متفاوت جهانی را در رابطه با حمایت و پشتیبانی از حقوق سندیکایی

خویش بسیج نمایند و این مسئله موجب هراس هر چه بیشتر حاکمیت سیاسی نسبت به این سندیکاها گردید و در چنین مسیری با کمک لابی های خود جهت بااصطلاح تلاشی سندیکاها، با یاری از بعضی موازین اساسنامه ای بخصوص در سندیکای شرکت واحد، سازماندهی تشکل دیگری از سندیکای نامبرده در چارچوب خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار را موجب گردد و در این راه از حربه ی "مجمع عمومی" استفاده می کند.

ترفندهای دولتی جمهوری اسلامی در برگزاری "مجمع عمومی" سندیکای شرکت واحد که دامنه ی فعالیت سندیکای نیشکر هفت تپه را نیز در بر می گیرد، موجب چالشی حتا در بین فعالین کارگری داخل کشور می شود. زیرا به باور من "هیئت های مدیره" سندیکای شرکت واحد در چارچوب موازین اساسنامه ای فقط در یک مورد دچار اشتباهی گردیده اند که متاسفانه موجب آن می شود که دست خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار تا حدودی بنا به فرصت طلبی، باز بماند. زیرا سندیکای شرکت واحد پس از "مجمع عمومی" سال 1384 تا کنون مجمع عمومی برگزار نکرده است و علاوه به بازنگری و تغییر و تحولات شرایط موجود اجتماعی و در چنین مسیری روشنی هر چه بیشتر به روند فعالیت های سندیکایی و نیز راهکارهای نوینی جهت مبارزه با ترفندهای حکومتی ارائه نداده است. زیرا مطابق با اساسنامه شرکت واحد، مجمع عمومی باید هر دو سال یکبار برگزار شود و اگر چنین موازینی به هر علتی صورت نگیرد، آنزمان با مراجعه به ماده 31 و بند 2 می توان از مجمع عمومی دیگری صحبت نمود که شکل فوق العاده ای خواهد داشت. زیرا با گذشت شش ماه از پایان یافتن اعتبار هیئت مدیره و اگر انتخاباتی در این زمینه ی مشخص صورت نگیرد، فقط امضا یک سوم اعضا همراه بازرسان برای سازماندهی "مجمع عمومی" کافی خواهد بود. ولی متاسفانه نه مجمع عمومی عادی و نه شکل "فوقالعاده" آن تا کنون که چهارده سال از برگزاری آخرین "مجمع عمومی" سپری می شود، صورت نگرفته است. البته مشکلات سندیکای شرکت واحد عمیقن زیاد بوده است و فعالین آن یا در زندان بودند و یا سالوسانه بوسیله حکومت سرمایه داری اسلامی از کار بیکار میشدند ولی با این همه محرومیت و مشقت، سندیکا قادر بود و یا میتوانست "مجمع عمومی" برگزار کند. اما هیئت مدیره سندیکای کارگری شرکت واحد عنوان میدارد که در تاریخ خرداد 1394 تقاضایی برای برگزاری "مجمع عمومی" از وزارت کار نموده است که با عدم توافق آنها روبرو می شود. باید عنوان داشت که این تصمیم از طرف وزارت کار دور از انتظار نبود، زیرا نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی، سندیکای شرکت واحد را به رسمیت نمی شناسد و از این جهت مردود شمردن مجمع عمومی سندیکا از طرف آنان تعجب انگیز نیست.

البته این تقاضا باید ارائه می‌گشت ولی ما از عواقب تصمیم وزارت کار آگاهی داریم. بنابراین هیئت مدیره می‌توانست با تبلیغ و ترویج بین کارگران شرکت واحد، بدون مجوز وزارت کار "مجمع عمومی" سندیکا را برگزار می‌نمود و این سازماندهی می‌توانست یا بشكل عادی و یا بصورت فوق‌العاده عملی می‌گردید و اگر در چنین راستایی همانند سال 1384 از طرف "خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار" تجاوز و اغتشاش وحشیانه‌ای انجام می‌گرفت، بویژه در شرایط امروزی، افشاگری مسئولین و فعالین سندیکا، همه‌ی اتحادیه‌های جهانی را معطوف به فعالیت سندیکایی خود، جلب می‌نمود. متأسفانه این مسئله تنها موردی است که عزیزانی که در "هیئت مدیره" قرار دارند نسبت بدان جدی برخورد ننمودند و این نیز مانور فرصت طلبان و دشمنان را علیه سندیکا موجب گردید.

ولی یکی از فعالین کارگری که در رابطه با معضل "سندیکای کارگری شرکت واحد" واکنش نشان می‌دهد، رفیق محمود صالحی است. نظریه محمود صالحی منطبق بر موازین اساسنامه‌ای شرکت واحد است و بر چنین پایه‌ای بصورت جدی خواهان برگزاری "مجمع عمومی" شرکت واحد می‌گردد. محمود صالحی به همه‌ی این مشکلات، نگاه و تفکری مسئولانه دارد و در نوشته‌های او در فسیوک دقت بعمل می‌آورم. منظور محمود از "مجمع عمومی" فقط تشکل خاصی را در بر نمی‌گیرد بلکه نگاهی عمومی به همه‌ی تشکلهای کارگری در ایران دارد و معتقد به رویکرد شورایی است و این را بارها در فسیوک در خطاب نوشتاری عمومی کارگری مطرح کرده است. وقتی از ماده 31 و بند دوم آن در چارچوب اساسنامه سندیکای شرکت واحد عنوان میدارد که هیئت مدیره باید برای سازماندهی "مجمع عمومی" اقدام نماید، نه اینکه به خطا نرفته است، بلکه واقعیتی را برملا می‌سازد. او دلسوزانه می‌خواهد بگوید "بجنبید"، در غیر اینصورت تشکل واقعی که بتواند از منافع عمومی کارگران سندیکای شرکت واحد دفاع نموده و بصورت گسترده آنها را در مواقع ضروری با سازماندهی مطلوب به خیابان‌ها کشاند، متأسفانه ابتکار و موجودیت عملی خود را از دست می‌دهد، همانطور که رفیق آذر ماجدی در مقاله‌ی خود در رابطه با برگزاری "مجمع عمومی" محق است. البته هیچ تشکلی مطابق با موازین اساسنامه‌ای نمیتواند بخودی خود منحل شود، ولی همه‌ی بحث در این است که با عدم برگزاری "مجمع عمومی" چه بصورت عادی و چه بشكل فوق‌العاده، سندیکا فقط با نام و حداکثر با رسانه‌ای در حرکت خواهد بود. بنابراین باید از سندیکاهای شرکت واحد و نیشکر هفت تپه در برابر دسیسه‌خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار دفاع قاطعانه گردد تا این تشکلهای

برگزاری مجمع عمومی فوق العاده، بقا و مبارزه ی پیگیرانه آنرا در جهت احقاق حقوق کارگری تضمین و تثبیت نمایند. این عزیزان هزینه ی سنگینی را پرداخته و هنوز نیز می پردازند.

29 مهر 1397 - 21 اکتبر 2018

درد دل کارگران اراک؛ از هپکو تا شهرک صنعتی خیرآباد غرور ما شکسته است

حسین کارگر شهرک صنعتی خیرآباد اراک با ماهی یک میلیون و 300 هزار تومان حقوق می گوید: «8 سال است اینجا کار میکنم و 13 سال هم جای دیگری بودم. دوتا بچه دارم و با بدبختی زندگی میکنیم. یک سره دردرس و گرفتاری است و کاری هم از دست ما برنمی آید. در خانه 40 متری با دو بچه زندگی میکنم و فقط زور میزنیم زنده بمانیم. «خدا را شکر هنوز پولمان میرسد که پوستر گوشت و مرغ را بخریم و به بچه ها نشان بدهیم!».»

مهدی مسئول انجمن صنفی و کارگر قسمت تعمیرات در مورد مشکلات 6 ساله 34 هزار کارگر قرارداد موقت پالایشگاه نفت می گوید: «ما اداره کاری پول میگیریم؛ 2 میلیون با 120 ساعت اضافه کار، ولی نفر رسمی با همان پست توی اتاق می نشیند و بالای 7 میلیون میگیرد.»

محمد حامدی عضو شورای کارگری شرکت احیا صنعت با اشاره به واگذاری شرکت به بخش خصوصی و خطر اخراج می گوید: کارگران نگرانند و میگویند این جابه جایی منجر به بیکار شدن بیش از صد نفر با سابقه کار بالا و در آستانه بازنشستگی خواهد شد. 50 تا نیرو با 17 سال سابقه داریم که دو سه سال دیگر بازنشسته میشوند. حالا اگر بخواهند یکدفعه اخراج شوند چه لطمه ای به آنها و خانواده شان می خورد؟»

امیر کارگر هپکو با 17 سال سابقه کار با اشاره به روزهایی که

کارگران به خیابان‌ها ریختند و راهپیمایی‌های خیابانی و بستن خط راه‌آهن و تحصن در میدان باغ ملی و... وعده‌هایی که دادند، می‌گوید: «بعد از اینکه یکی یکی وعده‌ها نقد نشد، زندگی کارگران زیادی آسیب دید و بعضی خانواده‌ها از هم پاشید و به طلاق انجامید. اما مهم‌ترین مسأله غرور کارگرانی بود که شکسته می‌شد. یک روز یکی از پرسنل را دیدیم که مثل اسفند روی آتش است. می‌گفت سوپری محل حرف بدی به خانمش زده و او که حساب دفتری زیادی پیش آن فروشنده داشت نمی‌دانست چکار کند. خون خونش را می‌خورد، غرورش خرد شده بود.»

او از خودکشی همسر یکی از پرسنل می‌گوید و از شرایطی که آنقدر گفتنش دردناک است که شاید قابل درک نباشد: «اما تا کجا می‌شود ادامه داد، خدا می‌داند. می‌خواهی وام بگیری، بفهمند کارگر هیکویی وام نمی‌دهند و ضامن هم نمی‌توانی بشوی. توی فامیل بی‌اعتبار می‌شوی، دیگر کسی در خانه ات را نمی‌زند چون می‌داند یخچالت خالی است. خودت هم بهتر می‌بینی که با فامیل قطع ارتباط کنی. یک بار یکی از دوستان در یک ماه سه تا عروسی دعوت شد که هیچ‌کدام را نرفت. وقتی حقوق نمی‌گیری چطور می‌خواهی برای زن و بچه لباس بخری؟ اصلاً لباس هم بخری عروسی بدون کادو دادن که نمی‌شود؛ کسی که 500 تومان توی جیبش ندارد، کسی نمی‌تواند درکش کند که چه کشیده. مردم عادی نمی‌توانند درک کنند. ما آسیب روانی دیده‌ایم!»

اما مسأله او و بسیاری از کارگران اراکی تنها پول و سرمایه نیست آنها نگران روزهایی هستند که شرکت‌ها یکی پس از دیگری تعطیل شوند و دیگر کاری نباشد. امیر در ادامه این گزارش که اردوی کار به نقل از گزارش محمد معصومیان در ایران آنلاین خلاصه کرده می‌گوید: «شهر ما شهری صنعتی است. آونگان تعطیل شد، کابلسازی تعطیل شد، موکت‌سازی تعطیل شد... خب بچه‌های این شهر کجا بروند سر کار؟ خیلی از مردم شرایط ما را درک نمی‌کنند. ما ایستادیم پای صنعت شهر تا آینده بدتر از امروز نباشد.

لائسیته یا آزادی از دین از منوچهر تقوی بیات

لائسیته را می توانیم دین ناباوری بنامیم یعنی باور نداشتن به موهوماتی بیرون از این جهانی که در آن زندگی می کنیم. بی دینی، بی خدایی، کفر، خدانشناسی، زندقه، شرک، ارتداد، الحاد و... را می توان برابر با لائسیته دانست. در دو هزار سال گذشته در کشور ما نیز مانند بسیاری از کشورهای جهان، آنچه را که امروز لائسیته یعنی دین ناباوری؛ بی دینی و یا دوری از خرافات می نامیم، نشیب و فرازهای بسیاری داشته است. در این کشاکش بسیاری از مردمان ساده و همچنین فرهیختگان میهن ما، جان خود را در این راه از دست داده اند و یا کارهایی به جا ماندنی از خود به یادگار گذارده اند.

فرهنگ لغت فرانسه ربرت می نویسد: لائسیته از واژه ی لاتینی laici و Laicus به دست آمده که به معنای کسی است که در دیر یا کلیسا کارهای خدماتی غیرمذهبی انجام می دهد. آنچه غیردینی است لائیک است. واژه ی لائیک (غیر مذهبی) در سال ۱۸۷۱ به زبان فرانسه وارد شده است. امروز لائسیته به معنای غیردینی و به معنای جدایی دین از ساختار جامعه ی مدنی و دولت است. به گواهی استوانه ی کورش از دیرباز ایرانیان همه ی خدایان جهان و باور به آن خدایان را گرامی می داشته اند. جنگ میان پیروان خدای یگانه از روزی آغاز شد که دین خدای یگانه ابداع و آفریده شد و مفهوم بی دینی نیز در مبارزه ی با دین پدید آمد. تاریخ پیدایش خدای یگانه و پیام آورانش از پیدایش خاندان های پادشاهی و بناهای تاریخی تمدن ها در جهان کوتاه تر است. عیسای ناصری خود نیز از قربانیان جنگ بین پیروان خدای یگانه به شمار می رود.

تلاش و مبارزه ی پی گیر و خونین آزادگان جهان، لائسیته یا جدایی دین از حکومت را به ارمغان آورده است. پیروان دین ها و مذهب های گوناگون در درازای روزگار، هر روز به بهانه ای و با برچسبی خون آزادگان را بر زمین ریخته اند. فریبکاران در برخورد با آزادگان، آن ها را جادوگر، بت پرست، زندیق، بی دین، کافر، ملحد، مرتد، دشمن خدا، رند، قلندر و از این دست نامیده اند و آن ها را با کمک و همراهی توده های ناآگاه، "منصوروار" سنگسار کرده و به دار آویخته اند. لغت نامه ی دهخدا درباره ی رند می نویسد: " منکری که انکار او از امور شرعیه از زیرکی باشد نه از جهل. (غیاث

الغات). هوشمند. باهوش. هوشیار...". همه ی شوربختی های مردم از دین باوری است. دین مردمان را از اراده ی خودشان تهی می سازد و از آن ها می خواهد تا بود و نبود خود را به نیرویی واهی و دروغین بسپارند.

در ایران تا پیش از پیدایش زرتشت، آریایی ها به نیروی مردمی خود و نمادها و نیروی های هستی باور داشتند. مهر و ماه و باد و باران و دیگر نیروهای طبیعت را ستایش می کردند. هرکس و هرگروه از مردمان در پرستش خدایان خود آزاد بودند. کورش پس از پیروزی و گرفتن بابل در منشور خود فرمان می دهد که همه ی مردمان در پرستش خدایان خود آزاد هستند. او مردوخ خدای بزرگ بابل را نیز گرامی می دارد.

در فرمانی که کوروش داده است بر روی استوانه ی گلی می خوانیم: «... از بند رهایشان کردم و به بدبختی های آنان پایان بخشیدم. فرمان دادم که همهء مردم در پرستش خدای خود، آزاد باشند و آنان را نیازارند. فرمان دادم که هیچکس اهالی شهر را از هستی ساقط نکند. مردوخ از کردارِ نیکِ من، خشنود شد. او بر من، کوروش، که ستایشگرِ او هستم، بر پسرِ من «کمبوجیه» و همچنین بر همهء سپاهیانِ من، برکت و مهربانی اش را ارزانی داشت...»

در آن روزگار خدایان ایرانیان نیروهای سودمند طبیعت بودند. هر کدام از این خدایان بنا بر تأثیری که بر طبیعت پیرامون و زندگی داشت، مورد پرستش واقع می شد. آسمان و خورشید در میان خدایان جایگاه ویژه ای داشت. ماه و ستارگان، باد (وایو)، نسیم (گواته)، آزرخش (ایندر)، زمین (سپندارمذ) و ... خدایان آریایی ها بودند.

آریاییان بر این باور بودند که باید با خدایان بد در طبیعت جنگید و بر آنان غلبه کرد و نخستین وظیفه ی خدایان سودمند طبیعت یاری کردن انسان در این پیکار است. آن ها در برابر خدایان خوار و ناچیز نبودند بلکه با آنان در بهتر ساختن جهان کمک می کردند.

با آمدن زرتشت، باور به خدای یکتا؛ یعنی اهورمزدا، جنگ بین یکتا پرستان و پیروان خدایان گوناگون آغاز شد. در شاهنامه می خوانیم که به فرمان گشتاسب، اسفندیار برای کشتن بت پرستان شمشیر را به کمر می بندد و به نام "به دینی" خون مردمان بسیاری را به خاک می ریزد. اما رستم به فرمان او گردن نمی نهد. اسفندیار دین زرتشت و اهورمزدا را نمایندگی می کند و جهادگر است. فردوسی و رستم از

مردم اند نه از مردم فریبان. متون زرتشتی اسفندیار را مقدس دانسته اند اما رستم این اسفندیار مقدس را از چشمش که جهان بینی اوست با تیرگز می زند و می کشد.

از این روزگار است که تاریخ ایران از خون بت پرستان رنگین و پرستیدن خدایان سودمند و هرآنچه زمینی است زشت می شود. موبدان زرتشتی با کمک پادشاهان مردمان را به بهانه ی بت پرستی شان می کشند. پس از بت پرستان، مانوی ها، مزدکی ها، زندیق ها و کافر ها را می کشند. این کشتار هنوز هم هر روز به بهانه ای انجام می پذیرد.

موبدان زرتشتی و رهبران مذهبی در دستگاه رهبری کشور جای مغان و دانایان را می گیرند و هر روز دسیسه ای برای مردمان بی گناه برپا می کنند. تنها کشاورزان و پیشه وران و مردمان کوچه و بازار نیستند که هر روز به بهانه ای کشته می شوند بلکه در این ستمکاری ها، بزرگانی نیز به همین بهانه ها شمع آجین و کشته شده اند.

نخستین زندیق بزرگ در تاریخ ایران مانی بود. مانی در سال ۲۷۴ میلادی به فرمان بهرام اول دستگیر، زندانی و کشته شد. خود آگاهی و خرد مهمترین ویژگی کیش مانی بود. جهان شناسی او با اساطیر درآمیخته بود وساختار پیچیده و ژرفی داشت. آموزه های او برپایه ی اخترشناسی و دانشهای دیگر بود.

پس از مانی، مزدک و مزدکیان را از دم تیغ می گذرانند. مزدک از روحانیون زرتشتی بود. او بر پایه ی آموزه های مانی در باب آفرینش و جهان دیگر، به باورهای ویژه ای دست یافته بود. وی به دو اصل نور و ظلمت و رهایی نهایی نور باور داشت و می گفت انسان باید از علایق دنیوی بپرهیزد تا هرچه بیشتر به رهایی نور از بند تاریکی یاری برساند. اما وی به خلاف مانی، ازدواج را می پسندید و داشتن یک همسر را کافی می دانست. مزدکیان همچنین گیاهخوار بودند و باور داشتند که با کردار نیکو و بدون انجام نیایش ها و دستورهای دینی می توانند رستگار شوند. کشتار بزرگ مزدکیان در آخر سال ۵۲۸ یا اوایل سال ۵۲۹ میلادی رخ داد. خود مزدک را وارونه تیرباران کردند. اندیشه ی مزدک پس از وی، قرن ها همچنان پنهانی دوام داشت و انتشار می یافت.

پس از یورش تازیان به ایران همراه با بانگ الله اکبر، برای جهادگران مسلمان، کشتن ایرانیان راهی بسیار نزدیک به بهشت بود.

ایرانیانی که اسلام را نمی پذیرفتند به دست مسلمانان کشته می شدند، دارایی ها و باغ ها و کشتزارهایشان را به زور می ستاندند و زنان و کودکانشان را در بازارهای برده فروشی می فروختند. بیشتر کسانی که به بهانه های گوناگون کشته می شدند مردمانی درستکار، فرهیخته و ایران دوست بودند.

نخستین ایرانی که تاب ستم تازیان را نیاورد و در سال ۲۳ هجری، عمر، خلیفه ی مسلمانان را با خنجر کشت ابولوء لوء فیروز بود. به آفرید، ابو مسلم و راوندیان در سده ی یکم و دوم هجری در خراسان سر به شورش برداشتند. بهزادان، پسر ونداد که ابومسلم نامیده می شود در خراسان شورش کرد و سپس بغداد را گرفت. بهزادان (ابومسلم) در سال ۱۳۱ هجری برابر با ۷۵۱ میلادی به دست دومین خلیفه عباسی کشته شد. ابومسلم و یارانش پیراهن سیاه برتن می کردند و سیاه جامگان نامیده می شدند.

ابن مقفع یا روزبه پسر دادویه، دانشمند و مترجم بزرگ ایرانی را چون اندیشه های ایرانی و دانشورانه داشت، در سال ۱۴۲ هجری در تنور انداختند و سوزاندند.

جنبش سپیدجامگان در ادامه ی جنبش بهزادان (ابو مسلم)، برای خونخواهی وی در سال ۱۶۱ هجری به رهبری هاشم ابن حکیم ملقب به مُقَدَّع رَخ داد. مُقَدَّع (مُقَنَعَن ع) به معنای چهره پوشیده و یا کسی است که کلاه خُود برسر نهاده است. مقنع توانست با استفاده از شعبده بازی، علم ریاضی و انعکاس نور صورتی از ماه بسازد که از چاه بالا می آمد و به ماه نخشب یا ماه مقنع معروف شد، بیشتر هواداران وی در نخشب، سغد و بخارا بودند. هواداران مقنع به سپید جامگان معروف گشتند.

بابک خرمدین، رهبر اصلی مبارزان ایرانی خرمی است که بعد از مرگ بهزادان (ابومسلم) بر خلافت عباسیان شوریدند. جنبش خرمدینان از جنبشهای مهم اجتماعی مذهبی پس از اسلام است. آغازگر جنبش خرمی ها، جاویدان پور شهرک در پایان سده دوم ۱۹۲-۲۰۱ بود. پس از جاویدان، بابک خرم دین، پسر

مرداس رهبری آن جنبش را بدست گرفت. او بیش از ۲۲ سال در آذربایجان با دستگاه خلافت جنگید، سرانجام او را با فریبکاری دستگیر کرده و به گونه ای ددمنشانه، در سال ۲۲۳ هجری قمری، در بغداد کشتند.

ابن ندیم در الفهرست نیز مزدکی بودن خرمدینان را تأیید می‌کند و می‌نویسد: «خرمدینان که به سرخ جامگان شهرت دارند از پیروان مزدک هستند و در آذربایجان، ری، ارمنستان، دیلم، همدان و دینور (مرکز ولایت شرقی کردستان آن روزی) پراکنده‌اند.»

جنبش سرخ جامگان کم و بیش به جنبش سپیدجامگان مانند بود. جنبش سرخ علّامان به رهبری مازیار بن قارن در یک برهه از زمان در خاور و باختر ایران با بابکیان هم عصر بود. دو سال پس از شکست بابک، مازیار بن قارن نیز گرفتار آمد و او را در زیر تازیانه کشتند. خلیفه جسد مازیار را هم در کنار پیکر خشکیده^۴ هم رزمش بابک به دار آویخت.

حمدان قرمط بنیان‌گذار قرمطیان در سال‌های ۲۵۰-۲۷۰ هجری با صدهزار سپاهی در برابر خلیفه می‌جنگید. حمدان از علی بن محمد زنگی - یار می‌خواهد تا با او همکاری کند اما از او پاسخ موافق نمی‌گیرد. انقلاب سازمان یافته ی بردگان به رهبری علی بن محمد رازی؛ زنگی - یار (صاحب الزنج) که به زنگی یاران شهرت یافت، تا سال ۲۷۰ هجری قمری دوام آورد و یک دولت نیز در جنوب باختری ایران تشکیل داد.

در قرن سوم هجری همچنان افکار و عقاید مادی و الحادی رواج داشته است اما باید گفت که ابن راوندی نویسنده ی کتاب "فضیحه المعتزله" در نشر الحاد و زندقه بیش از هر کس تلاش کرده است. او نخست از معتزله بود، سپس شیعه شد و پس از ملاقات با ابوعیسا وراق از اسلام روی گردان شد. او به قدیم بودن ماده معتقد بود و حکمت و رحمت خداوند و بعثت و رسالت پیامبران را انکار می‌کرده است. او دانشمندی است که گفت: بدن ما در تمام دوره ی زندگی، از دشمنانی احاطه شده که قصد دارند ما را از بین ببرند، اما در داخل بدن ما عناصری بوجود می‌آیند که آن دشمنان را دفع می‌کنند و نمی‌گذارند که آن‌ها بر ما چیره شوند. مسعودی و حمدالله مستوفی نوشته اند که او بیش از صد کتاب نوشته است. اما گویا کوربینان کتاب های او را سوزانده اند.

فارابی در قرن سوم و چهارم کتاب های فراوانی درباره ی دانش های گوناگون مانند ریاضی، منطق، علوم طبیعی، موسیقی و شرح و تفسیر بر آثار ارسطو نوشت و دانشمندان به او لقب معلم ثانی داده اند.

اخوان الصّفا و خُلّان الوفا، جمعیت سری و دانشورانه بود که در سده ی چهارم قمری در بصره و بغداد پدید آمد. آن ها دانشنامه هایی

به نام رسائل اخوان الصفا نوشتند. هدف این گروه تبلیغ و اشاعه ی صلح و صفا بین مردمان و رفع اختلاف فکری و مذهبی از طریق گسترش حکومت خرد و آمیختن مذهب با فلسفه و ایجاد گونه ای آرمان شهر بود.

از اخوان الصفا در قرن چهارم ۵۴ عدد رساله به زبان عربی برجای مانده است. ۱۴ رساله در ریاضی، ۱۷ رساله در طبیعی، ۱۰ رساله در معرفت النفس (روانشناسی)، ۱۱ رساله درباره ی نوامیس و اخلاق و یک رساله ی پیشگفتار و یک رساله به عنوان چکیده ی مندرجات است. نویسندگان، نام و هویت خود را پنهان نگه می داشته‌اند و تاریخ دقیق پدیدآمدن اثر نیز نامعلوم است (احتمالاً حدود نیمهٔ دوم سدهٔ ۱۰ میلادی برابر با سده ی چهارم هجری است).

حسین بن منصور حلاج اندیشمند ایرانی را نیز در سال ۳۰۹ هجری در بغداد به جرم کفرگویی به دار آویختند. به گفته ی حافظ شیرازی، "جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد."

محمد بن طاهر بن بهرام سیستانی معروف به منطقی پس از فارابی و پیش از ابن سینا به دنیا آمده و در قرن چهارم می زیسته است. او نیز از فیلسوفان مادی است که با عقاید دینی از راه فلسفه به مبارزه پرداخته و پیرو عرفانی عقلی بوده است.

ابوالقاسم فردوسی طوسی (۳۲۹-۴۱۱ قمری) در توس خراسان، زاده شده است. او فیلسوف (حکیم) و سراینده شاهنامه ی فردوسی، بزرگ ترین سرایندهٔ پارسی‌گو و استاد همه ی سرایندگان پس از خویش است. فردوسی را حکیم سخن و حکیم توس نیز گفته اند. برخی او را بزرگ ترین حماسه سرا دانسته اند، او نه تنها حماسه سرا بلکه فیلسوفی است که بیش از هزار سال فرهنگ پارسی و ایرانی را زنده نگه داشته است. داستان رستم و اسفندیار در شاهنامه گواه آن است که این فیلسوف بزرگ، گرایش به دینی نداشته است.

ابوعلی سینا، (مشهور به ابن سینا و پور سینا) (زاده ی ۳۷۰ در بخارا و در گذشته در ۴۲۸ هجری قمری در همدان، پزشک، ریاضی دان، فیلسوف و... روشن است کسانی مانند فارابی و پورسینا که به فلسفه، ریاضی و به دانش های گوناگون می پرداختند از خرافه و کج اندیشی دور می شدند.

عُمَرُ خَیَّام نیشابوری در سال ۴۴۰ هجری قمری در نیشابور زاده شده و در سال ۵۳۶ هجری قمری در نیشابور در گذشته است. بهترین و

رساترین اندیشه در لائسته را او چنین بیان می کند:

می خوردن و شاد بودن آیین منست

فارغ بودن ز کفر و دین دین منست

عین القضاات همدانی از دانشمندی است که در سی و سه سال زندگی کوتاه خود در جهان دانش به پایه ی بلندی دست یافته است او را می توان از شاگردان حکیم عمر خیام نیز به شمار آورد. عین القضاات را به دلیل عقاید فلسفی و ایران دوستانه اش به حکم دارالخلافه ی بغداد در ۵۲۵ هجری در همدان به دارآویختند.

شهابالدین سهروردی در سال ۵۴۹ هجری قمری در دهکده ی سهرورد در زنجان متولد شد. وی تحصیلات مقدماتی شامل حکمت، منطق و اصول فقه را در مراغه فراگرفت. سفرهای فراوانی در ایران و ترکیه انجام داد. به خواهش ملک ظاهر فرزند صلاح الدین ایوبی در حلب ساکن شد. او سپس در علوم حکمی و فلسفی سرآمد روزگار خود شد. سهروردی هوش سرشاری داشت و بسیاری از دانش ها را فراگرفت.

کور بینان و متعصبان مذهبی سهروردی را به الحاد متهم کردند و علمای حلب خون او را مباح شمردند و به همین دلیل، ملک ظاهر ناچار زیر فشار پدرش و علمای دین، او را در ۵ رجب ۵۸۷ هجری قمری به زندان افکند، سهروردی در همان زندان از دنیا رفت. وی در هنگام مرگ، ۳۸ سال داشت.

فریدالدین ابوحامد محمد عطار نیشابوری مشهور به شیخ عطّار نیشابوری، او در سال ۵۴۰ هجری در نیشابور زاده شد و در ۶۱۸ هجری به هنگام یورش و کشتار مغول ها کشته شد. عطار درباره ی لائسته و کفر و دین، چنین می سراید: « ز کفر و دین و ز نیک و بد و ز علم و عمل // برون گذر که برون زین بسی مقامات است».

جلالالدین محمد بلخی معروف به مولانا، مولوی و رومی در ۶۰۴ در بلخ زاده شد و ۶۷۲ هجری قمری در قونیه از جهان رفت. او هم در مثنوی مولوی و هم در دیوان غزلیات شمس تبریزی، سخنان بسیاری در رد خرافات زده است: « ای منجم اگرت شق قمر باور شد // بایدت بر خود و بر شمس و قمر خندیدن (غزلیات)». او گاهی خاموش، خاموش و یا خاموش تخلص می کرده است.

خواجه شمسالدین محمد بن بهاءالدین، حافظ شیرازی؛ گویا در سال

۷۱۷ هجری قمری در شیراز زاده شده است. به باور من او در سال ۷۹۲ در شیراز کشته شده است. از او و به خط او چیزی برجای نمانده است و گویا هرآنچه داشته است سوزانده اند و خودش را نیز کشته اند. آنچه که به نام دیوان حافظ در دست ما هست، چامه های پراکنده ای است که حافظ گاهی به دوستدارانش داده بوده و در دست کسانی هنوز برجای مانده بوده است، یکی از دوستدارانش به نام محمد گلندام آن چامه های پراکنده را گردآوری کرده و به شکل دیوان برای ما به یادگار گذاشته است. حافظ با خرافات و سالوس و صوفی و شیخ و فقیه سخت مخالف بوده است: «خیز تا خرقه صوفی به خرابات بریم // شطح و طامات به بازار خرافات بریم». حافظ اندیشمند و فیلسوف بزرگی است که با چهار هزار بیتی که از او برجای مانده است، بر تارک شاعران جهان جای گرفته است. او در غزل هایش بارها با سربلندی خود را رند نامیده است:

عاشق و رند و نظربازم و می گویم فاش

تا بدانی که به چندین هنر آراسته ام

مولانا ابوالقاسم بن ابوطالب میرحسینی فِندِرسکی مشهور به میرفندرسکی؛ او در سال ۹۷۰ هجری قمری در استرآباد زاده شد و در ۱۰۵۰ در اصفهان در گذشت. او اندیشمندی آزاده بود که برای رهایی از تعصبات روزگار خود به هندوستان مهاجرت کرد و سال ها در آنجا به مطالعه و تفحص پرداخت.

با پدید آمدن حکومت مذهبی شیعه ی صفوی نه تنها لائیک ها و پیروان دین ها و مذهب های دیگر در ایران کشته و یا متواری شدند بلکه سنی ها نیز که در ایران اکثریت داشتند به دلائل سیاسی کشته شده و یا دچار ستم و آوارگی شدند. شاه اسماعیل پس از تاجگذاری در تبریز در یک روز چندین هزار سنی را کشت.

در دوران جمهوری اسلامی، شمار کشته شدگان مردمان میهن ما از پیروان هر آیین و مذهب، فراوان است. لائیک ها، کمونیست ها، درویش ها، بهایی ها و یا حتا شیعیانی که بر سر موضع خود بایستند به جوخه ی اعدام سپرده می شوند. در جنگ ایران و عراق و نیز در سوریه صد ها هزار جوان ایرانی تا کنون جان خود را از دست داده اند. قتل های زنجیره ای به شکل مرموزی همچنان ادامه دارد. کشتن و تکه تکه کردن کسانی مانند فروهرها و سعیدی سرجانی در زندان ها ئ در بیرون از زندان ها، کار هر روزه ی حکومت ولایت فقیه است. زندان های

جمهوری اسلامی مملو از میهن دوستانی است که حکومت آخوندهای ضد ایرانی را بر نمی تابند و کشتار و شکنجه ی آنان شبانه روز ادامه دارد. حکومت ولایت فقیه به بهانه دین، دست به هر جنایتی می زند. جان و مال و آزادی مردم میهن ما چهل سال است تاراج می شود. لایسته مجازات مرگ دارد. سردمداران حکومت همه ی مفاخر و افتخارات ملی ما را مصداق کفر زندقه می دانند.

منوچهر تقوی بیات

استکهلم – پنجم مهرماه ۱۳۹۷ خورشیدی برابر با ۲۷ ماه سپتامبر ۲۰۱۸ میلادی

اکو فمینیسم، از زنانه گی تا زمین واره گی اعظم بهرامی

سرمایه های اجتماعی زمانی که در قالب شبکه های اجتماعی و گروه های برابری خواه یا سازمان های مردم نهاد فعال در حوزه های مختلف فرهنگی و اجتماعی و سیاسی، فرم و شکل می یابد، می توانند جنبش های اجتماعی را رهبری و هدایت کنند. در واقع به دنبال جلب مشارکت بیشتر مردم و تشویق و تقویت مسوولیت پذیری شهروندی و آگاهی سازی است که سرمایه ی اجتماعی در سپهر سیاست، یک سیستم قابلیت تاثیرگذاری می یابد.

یکی از موضوع هایی که فعالیت های اجتماعی را به عنوان یک سرمایه مطرح می کند، بینارشته ای بودن و پیوند این شبکه ها و گروه ها ست. به اعتقاد نظریه پردازانی چون پیر بوردیو و رابرت پاتنام، سرمایه ی اجتماعی تجمیع منابع بالفعل و بالقوه مرتبط با شبکه های کوچکی است که به آنها هویت می دهند. یک فضیلت مدنی که مجموعه ای از این هماهنگی ها و هم هدفی ها را در قالب فعالیت های اجتماعی میان

شهروندان نهادینه می‌کند؛ با اثر و پیوند منابع و منافع مشترک.

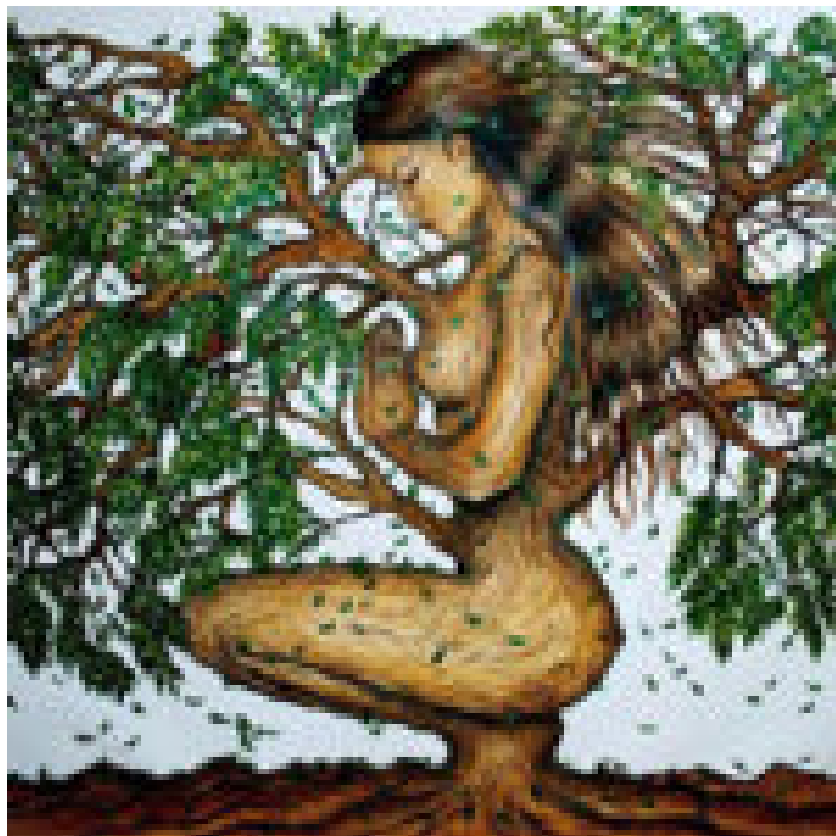
اگر فرض را براین بگذاریم که موضوعات مهم ساختاری و باورها، ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها و روی‌کردهایی که به شکل عملی در گروه‌ها وجود دارد آن‌ها را به هم نزدیک و در یک حوزه‌ی کار مشترک قرار می‌دهد، آن‌وقت شناخت نهاد جنبش‌های محیط زیستی و جنبش‌های زنان می‌تواند پیوند گران‌مایه و پرارزش آن را که امروز به عنوان اکو فمینیسم می‌شناسیم به ما نشان دهد.

در نگاهی دوسویه، آیا فلسفه و سلسله تعبیرهایی برای بیان رابطه‌ی زن و طبیعت منطبق با دیدگاه‌های فمینیستی وجود دارد؟

و دیگر اینکه آیا بین جنسیت و یک شهروند زیست محیطی بودن و مسوولیت پذیرفتن پیرامون آن، رابطه‌ی معنا داری وجود دارد؟

زمانی که از منظر حقوق شهروندی و حقوق بشری به موضوع محیط زیست می‌نگریم، آنچه بیشتر از تکنیک و تخصص مطرح می‌شود، نخست مقوله‌ی فرهنگ و آموزش است؛ همان جزییات مهمی که در واقع رابطه‌ی مستقیم با حقوق بشر دارد یعنی حقوقی در حوزه‌ی سلامت محیط زیسته‌گی و کار، حق زیست سالم و توزین یکسان و متوازن سرمایه و توجه به سلامت نسل آینده.

درست با توجه به همین خلا (نادیده گرفتن زیسته‌گی انسان در ارتباط با طبیعت) بود که در یک روند تاریخی نه چندان قدیمی، حوزه محیط زیست با موضوع مشارکت زنان منجر به طرح مفهوم توسعه‌ی پایدار به شکل جهانی شد.



زنان، مبدع ایده‌ی توسعه‌ی پایدار

در سال ۱۹۴۸ اتحادیه بین‌المللی حفاظت از طبیعت جهت همکاری و مشارکت سازمان‌های مختلف مردمی و دولتی برای حفاظت از محیط زیست زمین تاسیس شد. اما در سال ۱۹۷۲ در شهر استکهلم خانمی به نام باربارا وارد مفهوم توسعه‌ی پایدار را در اعلامیه‌ی معروف به کوکویاک به کار برد و در آن به اهمیت نقش زنان در پیوند توسعه و حفظ محیط زیست و همین‌طور الزام دولت‌ها و سازمان‌ها به جلب و حمایت مشارکت زنان و دلایل آن اشاره کرد. تلاش او در کنار تلاش بسیاری از گروه‌های صلح طلب و برابری خواه در سال ۱۹۹۲ در اجلاس زمین - ریودوژانیروی برزیل در برنامه‌ای مدون مشهور به دستور کار ۲۱ به ثمر نشست.

بیانیه ریو از مهم‌ترین دستاوردهای این اجلاس بود و بر اساس آن دولت‌ها موظف شدند چهارچوب استراتژیک خاصی را برگزینند که ترکیب اهداف توسعه‌ای و زیست محیطی را میسر سازد. در همین بیانیه بود که مفهوم عدالت اجتماعی، فقرزدایی، توجه به مشارکت زنان، مبارزه با تبعیض و استثمار جوامع ضعیف توسط جوامع بزرگ‌تر و قدرتمندتر با سواستفاده از مفهوم توسعه، توجه به فعالیت‌های نیروگاه‌های اتمی و

مفهوم صلح پایدار، توجه به سلامت مردم بومی، کارگران و سرمایه گذاری در بخش آموزش و اطلاع رسانی و بالا بردن استانداردهای زیست مطرح شد. عناوینی که تمامی از اهداف مهم و مشترک بسیاری از گروه‌ها و جنبش‌های برابری خواه و صلح طلب جهان از جمله فمینیست‌ها بود.

پیوند میان زمین و زنان

بخشی از جنبش زنان و فعالان محیط زیست امروز عامل یک جنبش محیط زیستی در ایران هستند. برای پاسخ به این پرسش که همکاری آن‌ها چه طور پیش می‌رود می‌توانیم به سراغ دو پرسش دیگر برویم:

چه بخشی از مبانی بنیادین و ارزش‌های جنبش زنان در ایران در ارتباط با جنبش‌های محیط زیستی معنای مشترک می‌یابد و مدیریت و سازمان‌دهی و جهت‌گیری این دو جنبش در چه سطحی و چه اهداف مشترکی با هم تلاقی دارند؟

مخرج مشترک دو جنبش

پدرسالاری جهانی به معنای کلمه patriarchy یک مفهوم است که بر دوگانه کردن و تقسیم هستی و مفاهیم تاکید دارد. پدرسالاری جهانی در تمرکز بر روی بوم‌شناسی و تسلط بر طبیعت در واقع یک سیستم دوگانه‌ی انسان و طبیعت را معنادار می‌داند؛ یکی در خدمت دیگری و طبیعت به معنای فراگیر آن در معرض بهره‌کشی انسان. درست شبیه مفهوم دویارهی زن و مرد، ذهن و بدن، معنویت و جسمیت، در این نظام بهره‌کشی تفاوت‌ها انسانی نیست. طبقه و جنسیت و نژاد است که تفاوت ایجاد می‌کند؛ تفاوتی که منجر به تبعیض و منفعت‌طلبی گروهی از گروه دیگر می‌شود. اکوفمینیست، در مرز میان رشته‌ای به تعریف و ارزش‌گذاری اکولوژی و سیاست یک معنای تازه می‌دهد که باعث خلق سپهر مشترک در این توافق می‌شود.

به این ترتیب می‌توان این اهداف مشترک را خلاصه کرد:

1- همه‌ی قسمت‌های یک سیستم ارزش برابر دارند. در واقع اکولوژی به این معنا برای تمام اجزای طبیعت یک اهمیت یکسان قایل است و در سلسله مراتب ارزش‌گذاری تمام اجزا را با هم در پیوند موثر می‌داند. اکولوژیست‌ها و فمینیست‌ها تمام سیستم‌های انسانی و طبیعت را در شرایطی برابر می‌خواهند.

2- فمینیست‌ها حساسیت و اهمیت نظارت بر یک سیستم و پیامدهای آن را در قالب مفهوم توسعه پایدار وارد سیستم مدیریت می‌کنند. مانند ورود مفهوم برابری جنسیتی و توسعه بر محور عدالت جنسیتی و اجتماعی در ساختار مدیریت. به این ترتیب در کوتاه مدت یا بلند مدت عواقب مدیریت و نتیجه‌ی آن بر تمام گروه‌ها اهمیت می‌یابد. هر تصمیم و وضع هر قانونی و اختصاص هر بودجه‌ای باید مصلحت جمع را در برداشته باشد. این همان مدیریتی است که طبیعت برای بقای کل اکوسیستمش در طول میلیون‌ها سال اعمال کرده است.

3- زمین خانه است. هم از منظر نقش و تاثیر تمام اعضای خانواده نسبت به یکدیگر و هم در سیستم تقسیم قدرت. در محیط زیست نیز زمین به عنوان زیستگاه مشترک و خانه مطرح است که سلامتی آن در گروهی مسوولیت‌پذیری جمعی است و سلامت تک تک اجزای آن. همین‌طور هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، فراهم کردن بستری از گفت‌وگو در سطح برابر در یک خانه را ضروری می‌کند. استثمار و تبعیض از هیچ منظری در یک خانواده‌ی سالم پذیرفته نیست.

4- پیوند با صلح و آرامش. اکوفمینیست‌ها به ابعاد زنانه‌ی هستی اهمیت می‌دهند و همین‌طور به ویژه‌گی‌های زنانه‌ی مورد نیاز جهان برای ادامه‌ی حیات با صلحی پایدار. ماهیت معنای رویش و مراقبت و حس نگه‌داری. یک ارزش فرهنگی و تاریخی که بی توجه به اهمیت آن در حیات زمین به عنوان نقطه‌ی ضعف زنان و محدود و محصور کردن‌شان تلقی شده است.

5- پیوند ناگسستنی زنان و کار در طبیعت. تعداد بی‌شماری از کارگران کشاورز و کارگران کارخانه‌ها را زنان تشکیل می‌دهند. تنها در ایران بیش از ۴۰ درصد فعالیت‌های روستایی بر عهده‌ی زنان است. و زنان اولین گروهی هستند که در اثر کار در محیط‌های صنعتی آلوده آسیب می‌بینند. به این ترتیب از کار در مزارع نیشکر و توتون و چای و برنج گرفته تا سنگشویی و کار در سالن تولید معدن و کارخانه آنان در پیوند مستقیم با طبیعت هستند. این عملن آنان را در پیوند مستقیم با برداشت و حفاظت از اقلیم قرار می‌دهد و نمی‌توان از منظر شناخت و نتایج آسیب آن‌ها در درجه‌ی پایین‌تری نسبت به مردان در نظر گرفت. زنان اولین گروهی هستند که متوجه تخریب محیط زیست می‌شوند آن‌ها اولین گروهی هستند که ناسالم بودن آب را می‌فهمند و بیماری فرزندان‌شان را تشخیص می‌دهند. آن‌ها اولین گروه‌هایی هستند که برای آوردن آب از راه دور به سختی می‌افتند. آن‌ها زمین‌های کشاورزی و جنگلی را برای جمع‌آوری غذا و هیزم

می‌شناختند. تمام این توان‌مندی‌ها بود که در نظام مردسالار به عنوان یک ضد ارزش (یا بهتر بگوییم ابزاری برای ناتوان‌مند نگاه داشتن زنان) زنان را به یک مراقب کودک خانه‌نشین تقلیل هویت و جایگاه داد؛ نقش سنتی مادر و مدیر خانه. اما در پیوند بینامعنایی اکو فمینیست‌ها این ارزش‌ها به جنبش محیط زیستی هویت و توانایی می‌دهد. در واقع مفهوم مادر در خانه با معنای نجات بخش در اکوسیستم جای‌گزین می‌شود.

اما معنای دیگر قابل اهمیت در این موضوع می‌تواند این باشد که آیا رابطه‌ی معناداری میان جنسیت با مفهوم یک شهروند محیط زیستی بودن وجود دارد؟

علی دینی ترکمانی (در سال ۱۳۸۵) مفهومی را برای سرمایه‌ی اجتماعی تعریف می‌کند. آن را با عوامل اقتصادی و سیاسی در پیوند می‌بیند: «مجموعه‌ای از ارزش‌های اخلاقی و باورها و کدهای رفتاری که از منظر عملکرد بخش غیر رسمی نهاد قدرت و تصمیم‌گیری فرض می‌شود».

این همان موضعی است که با مشارکت و همکاری نهادهای مدنی و مردمی قدرت می‌یابد. نهادهایی که با اعتماد متقابل هزینه‌ی معاملات سیاسی و بین گروهی را کاهش می‌دهند، به دنبال کنترل و نقد نهادهای قدرت هستند. درست در این نقطه است که نقش شهروندان به عنوان یک تک سلول این دستگاه در موقعیت سرمایه‌ی اجتماعی هویت می‌یابد.

تحقیقاتی در خارج ایران در مورد رابطه‌ی جنسیت و سطح تعهد در حوزه‌ی محیط زیست وجود دارد. لووی و پنهور (Pinhery and Lowe) در مطالعات‌شان به این نتیجه رسیدند که بین جنسیت و رفتار زیست محیطی رابطه‌ی معنا داری وجود دارد.

اسکاهن و هوزلر (Hozler and Schahn) هم نشان دادند که زنان سطح بالاتری از تعهد عملی را نسبت به محیط زیست دارا هستند. در ایران اما تحقیقاتی در حوزه آموزش‌های زیست محیطی در مدارس دخترانه و پسرانه انجام شد و نشان داد که دختران نسبت به فراگیری این موضوعات زیست محیطی فعال‌تر، کنج‌کاو‌تر و عمل‌گراتر بودند. اما تحقیق مفصلی که در ۲۹ منطقه از تهران در سال ۱۳۹۵ انجام شد، به خوبی نشان داد که رفتار و سطح دانش و عمل‌گرایی در حوزه‌ی محیط زیست به روشنی ارتباط معناداری با جنسیت دارد. زمانی که از سطح متوسط و بالای دانش یا رفتارهای محیط زیستی شهروندان صحبت می‌شود زنان به روشنی در مقام بهتری قرار دارند.

از طرفی، زنان می‌توانند مسیر تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی‌های تازه باشند و الگوهای رفتارهای پر خطر محیط زیستی را تغییر دهند. نقش و تاثیر آنها چندان ملموس بود که امروز حضور پر رنگ‌تر و فعال‌تر زنان، به عنوان یکی از شاخص‌های توسعه محسوب می‌شود.

در رابطه با پیوند زنان و محیط زیست نظریه‌های زیادی وجود دارد، که برای نمونه به چند مورد آن اشاره می‌کنم.

(Alrich Beck ۱۹۹۲) - بنا به نظریه او حکومت‌ها اساساً قابلیت پاسخ‌گویی به دغدغه‌های زیست محیطی را ندارند و اغلب سیاستمداران و قانون‌گذاران جهان آسیب‌های محیط زیستی را از مخاطرات انکارناپذیر توسعه می‌دانند و میوهی مدرنیته. حکومت‌ها امروز قدرت انحصاری سرمایه و تقسیم ناهم‌گون ثروت و سرمایه ملی و جهانی و به تبع آن افزایش شکاف طبقاتی را نیز از نتایج رشد اقتصاد بین‌المللی می‌شمارند. آسیب رشد بی‌کنترل و قانون‌گریز شرکت‌های بزرگ چند ملیتی با قدرت کنترل سرمایه و سرمایه‌داران و سیاستمداران امروز دغدغه‌ی مشترک فعالان زنان و محیط زیستی‌هاست.

(Giddens 2009) - گیدنز نه تنها تمام آسیب‌های محیط زیستی را نتیجهی مدرنیته و فرآیند جهانی شدن می‌داند، بر این موضوع نیز نقد داشته که مصرف منابع و معادن و تولید آلاینده‌ها به عنوان یک شاخص توسعه مطرح بوده است. در این نقطه است که معنای توسعه‌ی پایدار این نیاز را پاسخ می‌دهد و حضور زنان به عنوان نیمی از جمعیت اهمیت و هویت می‌یابد. در نقد مصرف‌گرایی و تغییر الگوی مصرف است که ایده‌ی جنبش‌های فمینیستی و محیط زیستی مخرج مشترک می‌یابند. برای رسیدن به نظامی که خواست‌گارش یک نظام اقتصادی و سیاسی منصفانه بر مبنای عدالت است. این روند را مبنای یک عدالت جهانی و پایه‌ی حقوق بشر می‌شمارد. او توجه به دامن‌های آسیب محیط زیست و مواردی مانند منابع آب و انرژی را از مبانی اصلی سلطه‌ی بخشی بر اکثریت می‌داند. و از یک نابرابری بزرگ جهان را بیم می‌دهد. کنترل و قدرت زنان در مواردی مانند توسعه‌ی امکان‌کشاورزی بیو، جلوگیری از آلوده‌گی منابع آب و... می‌تواند نقش بازدارنده مهمی داشته باشد.

نظریه‌های دیگری هم وجود دارند که به نقش تک‌تک افراد برای تغییر کل یک سیستم تاکید می‌کنند و در این مورد یک فرد محیط زیستی خود را متعهد به یک دسته الزامات عمومی می‌داند و به همین دلیل مذاکره و مطالبه‌گری و اعتراض را به عنوان حق خود می‌شمارد. افرادی مانند هاتفیلد از این هم فراتر می‌روند و فیزیولوژی زنان و نحوه‌ی

زنده‌گی‌شان را برای درک مشترک و بهتر از طبیعت و محیط زیست بسیار مهم و موثر می‌دانند. دو نمونه از اکوفمینیست‌های موفق جهان، شیوا واندا و اما بونینو تلاش‌های بسیاری را برای در اختیار قرار دادن امکانات اقتصادی در خدمت زنان انجام دادند تا برای راه‌بردهای عملی توسعه‌ی پایدار در شهرها و روستاهای کوچک جهان سرمایه گذاری شود.

مفهوم نامرئی اکوفمینیسم ایران

با این بیم و هراس و موانع قانونی نامرئی یا ساختار یافته و سیستماتیک که بر زن و زنانه‌گی در ایران اعمال می‌شود، از جنبشی به نام جنبش زنان در زمانه امروز سخن گفتن سخت است. اما جنبش‌های محیط زیستی در فضایی بازتر و خلاقانه‌تر عرصه را برای حضور زنان هموار کردند. حتا به عبارتی می‌توان گفت زنان به حرکت‌ها و فعالیت‌های محیط زیستی جاری در ایران معنا و سپر حمایتی دادند و مروج آن شدند. البته نه با آن مفهوم توافق سالیان گذشته میان سازمان محیط زیست و سازمان زنان که زنان را مربی و تعیین کننده الگوی مصرف و آموزش می‌خواست و نقش‌شان را به مادری و مدیریت آشپزخانه تقلیل می‌داد؛ توافقی که زنان کشاورز و کارگر و تحصیل‌کرده در این حوزه در آن جایی نداشتند. اما زنانی که از فعالیت و کنار هم‌شهریان‌شان برای حمایت از تالاب‌ها و رودها زنجیره‌ی انسانی تشکیل دادند لذت می‌بردند، حس شهروند درجه دوم بودن‌شان را فراموش می‌کردند.

زنانی که کانال‌های تلگرامی محیط زیستی را اداره می‌کنند، زنانی که کودکان‌شان را به فعالیت‌های جمعی حمایت از زیست بوم می‌برند و خبرنگار می‌شوند، هویت می‌دهند و هویت می‌یابند.

بسیاری از فعالان محیط زیست می‌دانند که مجموعه‌ی اعتراضات بدون زنان امکان‌پذیر نبود. کشاورزان زن و کارگران زن هم در این راه نقش مهمی داشتند. نبودن آب و تعطیل شدن کشت و کار و خالی از جمعیت شدن روستاها بیشتر از هر گروه دیگری زنان روستایی را در سختی قرار می‌دهد. حاشیه نشینی آن‌ها را بی هویت و بی نشان می‌کند. زنانی را که تا دیروز تولیدگر بودند، به بار اضافه‌ای بر دوش خانواده بدل می‌کند. چه انگیزه‌ای از این قوی‌تر برای اعتراض؟ آلوده‌گی‌های محیط کار و عدم رعایت اصول مرتبط با سلامت محیط کار نیز اول به کارگران زن آسیب می‌زند. این مجموعه منافع فردی و اجتماعی در هم آمیخته را که با مفهوم توسعه‌ی پایدار معنا و شکل

می‌یابد، به اعتباری اکوفمنیسم به هم وصل می‌کند. مفهومی که برای زنان ایران شاید غریب باشد اما در عمل مدتیست که دارند تجربه‌اش می‌کنند.

منتشر شده در:

<https://www.radiozamaneh.com/40402>

برگرفته از مجله زنان: گاه‌نامه 9 سپتامبر 2018 شماره 91